

ضوابط ساختمانی تجویز شده مچاله می شود*

نویسندگان: جمعی از اهالی اراج



از دیگران

sa.maedeh@gmail.com

fahimekhajooierad@gmail.com

me.soleymanir@gmail.com

تسهیلگران:

مائده صدیقی

فهیمه خواجویی

مهدی سلیمانی

مطلب پیش‌رو دربارهٔ بیمارستانی است که در محلهٔ اراج تهران قرار گرفته است. گروهی از اهالی محله یک سال رفتند و آمدند تا بتوانند اثراتی از بیمارستان را که برای محله‌شان نامطلوب بود، کم کنند. این متن را گروهی از اهالی محلهٔ اراج نوشته‌اند که تمام اثرهای بیمارستان را روی زندگی‌شان لمس کرده‌اند و می‌توانستند شاهدان و راویان معتبری برای روایت کردن وقایع آن باشند. حوالی در نظر دارد که از این پس هر شماره متنی را به چنین تجربه‌هایی اختصاص دهد. به این ترتیب تجربه‌هایی را خواهید خواند که دست‌اول و واقعی‌اند و صدای گروهی را خواهید شنید که در طرح‌های مختلف کمتر اولویت‌هایشان در نظر گرفته می‌شود. البته این متن تنها روایت‌گر مطالبه‌های آن‌ها نیست؛ همان‌طور که گفته شد، تولید این متن هم به عهدهٔ همان اهالی بوده است. گروهی از اهالی، به شکل گروهی اثرهای بیمارستان بر محله و زندگی‌شان را تحلیل کردند و حالا براساس آن تحلیل‌ها، گزارشی از این اثرها را در این متن نوشته‌اند.



این مطلب حاصل چهار جلسهٔ جمعی با اهالی محله است که زیر سایهٔ کرونا و شرایط خاص آن برگزار شد. برای این کار حوالی و موسسهٔ انسان شهر برای اهالی، پیشنهاد تولید متن را بر اساس تجربهٔ آن یک سال از اثرهای بیمارستان بر محله مطرح کردند و بستری ایجاد کردند تا آن‌ها این فرایند را از نقطهٔ شروع تا پایان آن طی کنند. یعنی دغدغه‌هایشان را دربارهٔ بیمارستان بیان کنند و چارچوب محتواشان را طراحی کنند و نهایتاً آن را بنویسند. تلاش شد تا جای ممکن این فرآیند به شکل جمعی انجام شود تا دیدگاه‌های متنوع اهالی در نظر گرفته شود و نظرات افراد مختلف در متن لحاظ شود.

اگر فرایند تولید این متن برایتان جالب است، بارکد زیر را اسکن کنید. ما در حال آزمون و خطای این شیوهٔ تولید محتوا هستیم و بسیار مشتاقیم بازخوردهایتان را با ما دربارهٔ این متن و این شیوهٔ نوشتن در میان بگذارید.



نیمه‌های دههٔ هشتاد بود. زمین جنب منزل مرحوم نجف‌قلی، اول قرار بود پارک شود. نیمچه جدولی هم شده بود؛ با چند درخت سرو کاشته شده در آن. اما کم‌کم صحبت ساخت و ساز شد و نشانه‌های گودبرداری در آن پدید آمد. این شد که منزل نجف‌قلی و همسرش بر حسب تقدیر کنار مهمان ناخواندهٔ محلهٔ اراج قرار گرفت: بیمارستان نیکان.

اراج روزی دهکده‌ای بود و امروز محله‌ای است بلعیده شده توسط تهران. پیش از این‌ها محله‌ای بود خوش‌آب‌وهوا در شمیران، از غرب منتهی به اراضی صاحبقرانیه و پاسداران کنونی، از جنوب مزارعی داشت تا پایین‌تر از میدان نوبنیاد که حالا بزرگ‌راه طبقاتی صدر مرزش را محدود کرده است. با این حال، به واسطهٔ قرارگیری اراضی باز نظامی میانهٔ محله و همچنین به خاطر در حاشیه بودن محله کماکان دنجی خود را حفظ کرده بود. این خصوصیت باعث شد شهروندانی که گریزان از شلوغی و ترافیک محلات مجاور بودند، به تدریج به این محل نقل مکان کنند: «خونه‌ای تو زعفرانیه ساخته بودم اما خیلی شلوغ بود. فرار کردیم اومدیم اینجا. گفتیم هم هواش خوبه و هم کلی باغ داره و به شلوغی جای قبلمون نیست.» دههٔ هشتاد به سرعت برق و باد سپری می‌شد و محله در حال پوست‌انداختنی دوباره بود که شباهتی به محلهٔ سابق نداشت.

کم‌کم دردسرهای ساخت و ساز بیمارستان آغاز شد. همه همسایه و هم‌محله‌ای بودیم. ساختمان‌سازی در همسایگی دیده بودیم، ولی در این ابعاد و اندازه نه! درخواست‌های اهالی برای رعایت حالشان از سوی متولیان پروژهٔ ساختمانی بیمارستان بی‌پاسخ و بی‌اثر بود و نهایتاً به یک بنر معذرت‌خواهی عمومی روی صفحه‌های فلزی کارگاه ختم شد. نگران بودیم و آزرده خاطر، و شب و صبح از سروصدای این پروژه خواب نداشتیم. ساخت مهمان ناخواندهٔ محلهٔ اراج دوسه سالی طول کشید. علاوه بر مزاحمت‌های اولیه، کم‌کم شکل محله هم داشت تغییر می‌کرد؛ طوری که انگار محله دیگر محلهٔ اراجی‌ها نبود، محلهٔ «بیمارستانی‌ها» بود. مشتری‌ها دیگر کمپوت و گل و موز و آب‌میوه می‌خواستند. در این شرایط، کسبهٔ باهوش کسب خود را تنظیم کردند، اما برای سایرین تنظیم شدن با این همسایهٔ نوظهور چندان آسان نبود. کسب‌وکارهای جدید هم چندان با نیاز اهالی و محله هم‌خوانی نداشت.

مثل سلولی که تکثیر می‌شود

احتمالاً تصویر رهگذری بیرونی از محلهٔ اراج، در سال‌های ساخت بیمارستان، خیابان‌هایی تنگ و پر از ماشین بود؛ تصویری که البته تا اکنون پابرجاست. از هر گذر دری به بیمارستان ختم می‌شد. گذر اصلی با فشار سازندگان و با وجود مخالفت اهالی یک‌طرفه شده بود و در نتیجه سه خط از خیابان به پارک خودروی مراجعان اختصاص پیدا کرد. هجوم بیماران و خودروهای پرسنل که در شیفت‌های مختلف ماشین‌هایشان را در خیابان‌های اطراف پارک می‌کردند، باعث شده بود که مخصوصاً در ساعات‌های ملاقات، خیابان‌ها و کوچه‌ها قفل شود. تا جایی که گاهی اوقات بابت درگیری بر سر پارک خودروها در گذرهای محل، خودروها پنچر می‌شدند. برادر یکی از هم‌محله‌ای‌ها یک بار در تعطیلات عید می‌خواست به خانهٔ برادرش بیاید و هرچه منتظر او ماند، خبری نشد. کمی بعد با برادرش تماس می‌گیرد و می‌گوید که بیاید پایین خانه، چون هرچه می‌گردد نمی‌تواند جای پارکی پیدا کند: «ما واقعاً تو ماشین همدیگرو دیدیم و بعد، بدون اون که به خونۀ ما بیاد، رفت.»

این شد که با کمک جمعی از اهالی، مکاتبات اعتراضی با شهرداری را شروع کردیم. آن اوایل حساسیت بیمارستان هنوز زیاد نشده بود و با فشار اهالی، بازدیدی مشترک از پروژه با شهردار وقت ناحیه انجام شد. طی بازدید، مشهود بود که در قسمتی از بیمارستان، طبقات زیرزمین به پارکینگ شباهتی ندارند. شیب رمپ مسیر عبور به زیرزمین در طبقات پایینی حذف شده بود و جایش داشت تیغه چینی می‌شد. انگار نقشه‌ها تغییر کرده بودند. بعدتر متوجه شدیم که قرار است آزمایشگاه و رادیولوژی و ام‌آر‌آی بیمارستان، جای پارکینگ‌ها را بگیرد. کارگاه تجهیز پروژه‌های توسعه‌ای بیمارستان هم در حیاطش استقرار پیدا کرد و ثابت شد. اینکه ثابت شد، یعنی اول به‌عنوان ساختمان سه طبقه در شرق بیمارستان، برای انبار و اسکان کارگران و به‌طور موقت ساخته شد. بعد از آن، مالک درخواستی را به شورای معماری منطقه داد و آن شورا هم بدون هیچ مانعی به‌راحتی آن را پذیرفت. در نهایت ملکی حدوداً پانصدمتری که تنها به‌طور موقتی برای ساخت بیمارستان استفاده می‌شد، در اسفندماه سال ۹۵ به‌نام آن سند خورد.^۱ تک‌وتوک درختان باقی‌مانده در حیاط هم دیگر نبودند. اعتراض‌های آن موقع، منجر به توقف چند هفته‌ای عملیات ساختمانی شد، اما دوباره ساخت‌وسازها از سر گرفته شد و نتیجه، بیمارستانی بود خوش‌شمایل که به‌سرعت زمان افتتاحش از راه رسید.

دیگر دههٔ نود بود و اهالی ده سالی می‌شد که با ساخت‌وسازهای بیمارستان دست‌وپنجه نرم می‌کردند. در این حین، آقای گله‌داری، ملک ویلایی و تعمیرگاه انحصاری معروف بنزش را در گذر شمال بیمارستان فروخت و رفت. در ابتدا، شخصی دیگر آن را خرید و اجازهٔ ساخت پنج طبقه مسکونی روی همکف را گرفت؛ اما کمی بعد دیدیم ساختمان عظیم

دیگری مقابل بیمارستان در حال بالا رفتن است. ملک آقای گله‌داری که یک بار فروخته شده بود، دوباره به فروش رفت. بیمارستان آن را خریده بود و حالا دیگر خبری از پنج طبقه مسکونی نبود. پروژه‌های ساختمانی محله اراج خیال دست شستن از محله را نداشتند. مقررات شهرسازی، که بیشتر برای ما به شوخی شبیه بود، می‌گفت می‌شود مطب پزشک در واحدهای مسکونی باشد؛ بماند که نقشه‌های داخلی این ساختمان هیچ شباهتی به واحد مسکونی نداشتند. تابلوی آن که بالا رفت، متوجه شدیم کلینیک چشم‌پزشکی و درمان ناباروری است. تا اینجای کار، با بیمارستانی حداقل یکصدتخت خوابی در محله‌ای کوچک با گذرهای محدود روبه‌رو بودیم. بیمارستانی که همان بیست پارکینگ پیش‌بینی شده اولیه آن هم حذف شده بود.

از طرفی دعای حقوقی تعدادی از همسایگان با بیمارستان بالا گرفت. عمق گودهای برداشته شده بیمارستان متعارف نبود و نیلینگ مقاوم‌سازی به پی ساختمان‌های مجاور خسارت زده و آسیب به بار آورده بود. بماند که سایه بیمارستان و ساختمان‌های آن، آفتاب و منظر را هم به یک‌باره ربود. خانه‌های مجاور دیگر دیوار می‌دیدند و پنجره. بیمارستان دیگر داخل خانه‌های مردم بود و نجف‌قلی و همسرش در جایی درست وسط این هیاهو عصرها جلوی در منزل می‌نشستند و نظاره‌گر همه این اتفاق‌ها بودند.

زمنه‌های اعتراضی اهالی

هر جایی از محله که می‌رفتیم، صحبت از بیمارستان بود. بحث‌ها در محافل محلی، سر‌گذرها و داخل پارک به بیمارستان ختم می‌شد. با تعدادی از اهالی مصمم شدیم که برای کنترل پیامدهای آن کاری کنیم. پارک برای قرارها جای مناسبی بود. فراخوان دادیم و در نشست اول خیلی‌ها آمدند. اهالی خسته بودند و عصبانی، و زمین‌وزمان را فحش می‌دادند. حالا یکی از واحدهای درمانی معتبر شهر، معرف محله‌شان بود و کمتر کسی از مهمانان ناخوانده محله، آنجا را به نام اراج می‌شناخت. در این تحول‌ها، محله کلی تغییر کرده بود. دعوای خیابانی دیگر جزئی از زندگی اهالی شده بودند. محله متکدی داشت، دستفروش داشت، پارک‌بان و دلال‌ جای پارک و کودک کار داشت. آمبولانس‌ها در کوچه‌ها در تردد و توقف بودند. صدای شیون خانواده‌های متوفیان در گذرهای محل می‌پیچید. بیمارانی هم که از راه‌های دور و شهرهای دیگر می‌آمدند، گاهی همراهانی داشتند که مجبور می‌شدند در پارک یا گذرهای اطراف بیمارستان شب را چادر بزنند و تا صبح سپری کنند. پدیده چادرزنی در محل به وجود آمد. در عوض ورودی اراج، بیمارستانی داشت با کافی‌شاپی شیک و دربانان کراوات‌بسته که هر روز خودنمایی می‌کردند.

در اواسط دهه نود، یک گروه شش‌هفت‌نفره از اهالی پای کار آمدند و جلسه‌های بررسی پیامدهای بیمارستان و راهکارهای کنترل آن برای محله تشکیل شد. با کمک داوطلبان و تعدادی تسهیلگر اجتماعی کار با حضور اهالی پیش رفت. به این فکر کردیم که برای عوارض متعدد بیمارستان و اثرش بر زندگی‌هایمان چه کار می‌توانیم بکنیم. از اتفاقات حول بیمارستان و ماجراهای آن خبرنامه‌ای برای اهالی محله تهیه کردیم. اسمش

را گذاشتیم «اراج در رنج» و به دستشان رساندیم. بعد از آن، نشست جمعی در پارک محل برگزار شد و یک طومار اعتراضی مفصل به امضای تعداد درخور توجهی از اهالی رسید. در طومار نوشتیم که بیمارستان، بدون فضاهای باز و پیرامونی متناسب، با حجم زیاد پذیرش بیماران و بدون در نظر گرفتن عواقب آن شروع به توسعه کرده است، و بعد پیامدهای آن را برشمردیم؛ از مشکلات ترافیکی و سلب آسایش اهالی گرفته، تا تخلیه غیرقانونی فاضلاب بیمارستان در باغ مجاور. در آخر، مطالباتمان را گفتیم، هشدار دادیم که این اتفاق بدون در نظر گرفتن زیرساخت‌های لازم به راحتی می‌تواند برای محله‌ها و خانه‌های دیگر هم بیفتد. قدم‌های بعدی رساندن صدایمان به مقام‌های بالاتر بود. از شهردار منطقه وقت گرفتیم و یکی از اعضای شورای شهر را دیدیم. در تکاپو بودیم تا از تکثیر بیمارستان و رشدش در محله جلوگیری کنیم.

پیشروی‌های بیمارستان

کم‌کم محدودیت پارکینگ و نبود تناسب در طراحی فضاها با اصول درمانی به خود بیمارستان هم فشار آورده بود. به همین خاطر تأمین پارکینگ لازم برای پزشکان و مراجعه‌کنندگان در اولویت قرار گرفتند. قربانی بعدی، باغی موسوم به «خسروداد» در شرق بیمارستان بود. تا مدتی بیمارستان محوطه باغ را برای پارک خودروهای پزشکان اجاره کرد و حالا قصد داشت آن را تبدیل به پارکینگ کند؛ اما اگر قرار بود که اینجا هم گودبرداری شود، پس خودروها باید کجا می‌رفتند؟ این شد که یک قواره آن طرف‌تر، زمین فوتبال خاکی جوانان محل هم به صورت موقتی پارکینگ روباز پزشکان بیمارستان شد. پارکینگ طبقاتی بیمارستان حالا هفت طبقه در زیرزمین است. پارکینگ که هزینه ورودی‌اش آن قدر زیاد است که اغلب خالی می‌ماند و کوچه‌ها کماکان لب‌به‌لب از خودروهای پرسنل و مراجعه‌کنندگان‌اند.

با این بلای جدید، صدای جوان‌های محل که بسیار پرشور بودند بالا رفت. شب عید سال ۹۶ درگیری‌ها شروع شد. بیمارستان مدعی بود که با مالکان زمین فوتبال قرارداد اجاره بسته است. دعوا بین جوانان محله و نیروهای بیمارستان بالا گرفت. نیروهای نظم‌دهنده از داخل بیمارستان آمدند. چند جوانی را بردند کلانتری و تنها در صورتی رضایت داده می‌شد که ساکت شوند. ناگفته نماند که قول دادند سانس را از زمین فوتبال دیگری در نزدیکی محله برایشان اجاره کنند. اما اذیت‌ها، مستقیم و غیرمستقیم، از سمت بیمارستان ادامه داشت.

بیمارستان همچنان زمین‌ها و خانه‌های اطرافش را می‌خرد و گسترش پیدا می‌کرد. گود پارکینگ جدید آن قدر عمیق بود که مسیر

قنات باغ حاج حسین در نزدیکی آن ریزش کرد. دعواهای قدیمی بر سر ترافیک، به‌ویژه در اطراف در اصلی بیمارستان هم ادامه داشت. یکی از روزهای داغ تابستان، خانم همسایه به‌خاطر توقف بی‌جای آمبولانس، ماشینش را خاموش کرد و به قصد گفت‌وگو وارد لابی شد. می‌خواست با مدیر بیمارستان صحبت کند که کراواتی‌ها جلویش را گرفتند و گفتند امکانش نیست. خانم همسایه معترض شد و گفت که ساکن محله است و حق دارد که رئیس بیمارستان را ببیند؛ اما پاسخ می‌شنود که: «شما حقی ندارین. رئیس بیمارستان وقت نداره و همین‌ه که هست. نمی‌ذاریم بالا برید.»

و محلهٔ اراج، حیاط بیمارستان نیکان شد

اراج زمانی باغ داشت و حالا

بیمارستان دارد؛ یا شاید بهتر این است بگوییم که این بیمارستان خودش محله‌ای است در نقطه‌ای از شمیران که زمانی هویت محلی داشت! اما حالا یک محلهٔ درمانی است که سودای دهکده‌ای با رویکرد توریست‌درمانی دارد. صحبت از ساخت‌وساز هتل‌ها و اضافه شدنشان به بیمارستان است. برخی از پزشک‌های معروف کشور فقط در این بیمارستان عمل جراحی انجام می‌دهند. این است که اگر کسی بخواهد پیش فلان دکتر معروف برود، به او می‌گویند بیاید بیمارستان نیکان، چون دکتر عمل‌هایش را فقط اینجا انجام می‌دهد. و بیماران از نقاط دور و نزدیک کشور می‌آیند تا به امید بهبودی و با هزینه‌های گزاف، در حوالی بیمارستان سرگردان شوند. از سویی دیگر اهالی اراج که سال‌ها همین‌جا زیسته‌اند، حالا فراری و متواری‌اند. املاکشان یک مشتری انحصاری دارد که ملک را به نرخ خوب می‌خرد. مشتری دیگری در کار نیست!

اهالی محل حالا مفهوم بیمارستان را تا اعماق گوشت و پوست خود می‌فهمند و می‌دانند دستورالعمل مرتبط با فضاهای درمانی و بیمارستانی چیست. طبق این ضوابط برای بیمارستانی با این ابعاد، به زمینی بیش از زمین موجود لازم بود تا به‌صورت اصولی، واحدی درمانی شکل بگیرد؛ ولی ظاهراً با یک فوت کوزه‌گری یا عصابی جادویی همواره امکان تغییر در مقررات در کار است که بتواند گره از کار بیمارستان باز کند، یا اینکه همواره احتمالاً ماده و تبصره‌های الحاقی‌ای در کار است که هر کاری را جلوئهٔ قانونی ببخشد. به‌قول یکی از همسایه‌ها قوانین به‌راحتی می‌تواند تغییر کند: "شهرداری همون موقع هم می‌گفت: «پولش رو گرفتیم.» پولش رو اون‌ها می‌خورن، مصیبت‌هاشو ما می‌کشیم."

شاید اگر بگوییم دیگر محلهٔ اراج تبدیل به حیاط بیمارستان نیکان شده، بهتر باشد. اهالی حالا می‌دانند طرح تفصیلی و جامع شهری چیست، می‌دانند ضوابط ساخت‌وساز درمانی چیست، می‌دانند چون خانه‌هایشان طبق طرح‌های تفصیلی جدید شهرداری در پهنهٔ 5۲۱۳ یعنی پهنه‌های مختلط اداری، تجاری و خدماتی قرار می‌گیرد و مقیاسش منطقه‌ای است، کاربری مسکونی خیلی اهمیتی ندارد. در این پهنه‌ها الگوی غالب، کار و فعالیت است و سهم سکونت آدم‌ها در آن محدود است و باید تابع نظم عمومی پهنه و فضاهای کار و فعالیت باشد.^۲ می‌دانند به‌طور اصولی، ساختمان‌های این پهنه باید در طبقهٔ همکفشان فضا را برای تردد، تجمع و مکث عابران پیاده آزاد کنند و البته که می‌دانند

همه این‌ها شوخی‌ای بیش نیست. آنچه می‌دانند این است که می‌شود به راحتی این فضا را در شعاع چندمتری یا چندکیلومتری پارکینگ تنها روی «کاغذ» تأمین کرد. می‌شود توسعه داد و تغییر در بنا ایجاد کرد و بعد رفت و خلاقی آن را پرداخت کرد و تخلف را تثبیت به «حق» کرد! و صد البته می‌دانند در این وانفسای سلامتی و درمانی در این سرزمین و جهان، آنچه مرتبط با درمان است، می‌تواند از مرزهای اخلاق و علم و حرفه درمان فراتر رود و تبدیل به بنگاهی پرسود و سودا شود.

اما در این سال‌های احاطه شدن از سوی بیمارستان، ما اهالی گاهی دستاوردهایی نیز داشته‌ایم. دستاوردهایی از جنس ترفیکی و گاهی موفقیت‌هایی از جنس سلامتی؛ گو اینکه دیگر قطعاً بیمارستان جرئت نداشت فاضلاب خود را یک‌باره داخل باغ موقوفه حاج حسین تخلیه کند! بیمارستان مجبور شد به پارکینگ فضا اختصاص دهد و هزینه ساخت آن را تأمین کند. هرچند که ممکن است باز روی آن، سازه‌ها و کاربری‌های درمانی را توسعه دهد. شاید در گام بعدی بشود با پیگیری، گلدان‌های سدکننده جلوی بیمارستان را جمع‌آوری کرد و بتوان بیمارستان را متقاعد کرد که تسهیلاتی برای پارک خودروهای پرسنل خود در پارکینگ قائل شود، یا آن آمبولانس‌گذاری را به پارکینگ اضطراری خود ببرد.

و نجف‌قلی که دیگر نزدیک به یک سال است به رحمت خدا رفته. همسرش چند وقت پیش ما را در میدان‌گاهی جلوی خانه دید و نفرین می‌کرد. دیوارهای خانه از جهاتی ترک برداشته. در فضای دیواربه‌دیوار حیات سال‌هاست آب‌نمای بیمارستان روشن است. خانه دیگر خیلی سکونت‌پذیر نیست و کرکره به سمت کوچه مغازه را اجازه نمی‌دهند بالا بکشند. کسی در کار نیست، یکه‌تاز کسبه محل، بیمارستان است. دهه نود رو به پایان است و تصویر روشنی از وضعیت سکونت در سال ۱۴۰۰ محله برای اهالی مشخص نیست. شاید هم باید فروخت و رفت؛ به محله‌ای که بیمارستان ندارد. ■

۱. از مکاتبه‌های شهرداری ناحیه

۲. مقررات طرح تفصیلی یکپارچه شهر تهران؛
اصلاح‌شده براساس مصوبات شورای عالی
شهرداری و معماری، تابستان ۹۸